

بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۲۰۰۹ و تضعیف کارویژه دولت رفاه در ایالات متحده امریکا

* دکتر محمدعلی شیرخانی

** فریبرز ارغوانی پیرسلامی

*** زکیه یزدان شناس

چکیده

با آغاز بحران مالی در عرصه اقتصادی ایالات متحده امریکا بسیاری از تحلیلگران در بررسی ریشه‌ها و دلایل آن به مسیرهای متفاوتی نظیر مداخله دولت یا عدم حضور به موقع آن در عرصه اقتصادی اشاره می‌کنند. نخستین و مهم‌ترین اثر این بحران در حوزه داخلی، سقوط شاخص‌های مالی در بازارهای این کشور و کاهش رفاه عمومی بود. نوشتار حاضر با

* عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (shirkhani@ut.ac.ir)

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران (f.arghavani84@yahoo.com)

*** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه شهیدبهشتی

(yazdanshenas3059@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۲۹

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۳۶-۱۰۷.

تمرکز بر بحران اقتصادی امریکا در چهارچوب ساختارهای درونی امریکا بر این نظر است که این بحران به تضعیف دولت رفاه در ایالات متحده امریکا منجر شد زیرا گزینش و کاربست راهکارها جهت کنترل بحران توسط دولت نظیر کاهش اخذ مالیات از طبقات و مؤسسه‌های مالی و نیز تخصیص منابع مالی حمایتی به شرکت‌ها و مؤسسه‌ها و نیز افزایش حضور نظامی در مناطق مختلف، سبب ایجاد خلأ و کسری درآمدی دولت به منظور ایفای کارویژه رفاهی برای طبقات آسیب‌پذیر شده است. ایجاد چهارچوبی مفهومی با تکیه بر نظریات لیبرالیسم پوششی و نیز نئولیبرالیسم برای درک پویایی‌ها و تحولات درونی اقتصاد امریکا، اشاره به ریشه‌ها و عوامل و نیز نتایج بحران و در نهایت تأثیر آن بر تضعیف کارویژه دولت رفاه، بخش‌های مختلف این مقاله برای تبیین موضوع است.

واژه‌های کلیدی: ایالات متحده امریکا، بحران مالی، دولت رفاه، لیبرالیسم اقتصادی، مؤسسه‌های مالی.

مقدمه

پس از بحران اقتصادی میان سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ میلادی در آمریکا و کشورهای اروپایی که با تکوین دولت‌های رفاه و سیاست‌های کینزی مهار شد، مسئله شکل‌گیری و تداوم عملکردی این گونه دولت‌ها همواره از مسائل جدال‌برانگیز حوزه سیاست داخلی در غرب بوده است. سیاست‌های خاص مالی و پولی، نوع ارتباط با جامعه و نگاه دگرگونه به طبقات اجتماعی به عنوان شاخصه‌های اصلی سیاست‌گذاری این گونه از دولت‌ها همواره با لیبرالیسم اقتصادی حاکم بر غرب در مغایرت بوده و همین امر سبب شده تا این‌گونه سازوکارهای فرعی ساماندهی اقتصادی - اجتماعی، دست کم در میان لیبرال‌ها و احزاب راست چندان با اقبال مواجه نشود؛ هرچند ایفای کارویژه رفاهی و تأمین خدمات اجتماعی را نمی‌توان منحصر به حزب دموکرات دانست.

با درک این مهم، به‌رغم شکل‌گیری احزاب قدرتمند در برخی کشورهای غربی نظیر انگلستان (حزب کارگر) و آمریکا (حزب دموکرات) که غالباً سیاست‌های رفاهی را در مقایسه با طیف محافظه‌کار بیشتر مد نظر قرار می‌دهند، باز هم کارویژه رفاهی در غرب نتوانسته جایگاه مناسبی را از آن خود کند. در کنار مسئله ناهمخوانی با نظام اقتصاد لیبرالی، محدود شدن روی کارآمدن دولت‌ها با تشدید کارویژه رفاهی به شرایط وخیم و بحرانی اقتصاد نیز می‌تواند به عنوان یکی از دلایل برای تبیین تضعیف آنها در نظر گرفته شود.

با رخداد بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ در ایالات متحده آمریکا و گسترش آن به سایر کشورهای صنعتی در مراحل بعد، به نظر می‌رسید کارویژه دولت رفاه با تغییر و تحولاتی مواجه شده است. این بحران که در دو حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و

ترکیدن حباب قیمتی سهام شرکت‌های اینترنتی در بازارهای مالی ریشه دارد، آثار چشمگیری بر درآمد و پس‌انداز خانوارهای آمریکایی گذاشت. در تلاش برای به حداقل رساندن گستره و عمق رکود بعد از آن، بانک مرکزی ایالات متحده نرخ بهره را به شدت کاهش داد. سیاست کاهش نرخ بهره به افزایش قیمت مسکن کمک می‌کرد و به دلیل سهم بالای مسکن در دارایی‌های خانوارهای آمریکایی، رشد قیمت توانست به راحتی اثرات ناشی از کاهش ارزش بازار سهام در دوره زمانی ۲۰۰۱-۲۰۰۰ را جبران کند. رشد قیمت در بخش مسکن به رشد مصرف نیز کمک می‌کرد و بانک مرکزی برای حفظ رشد اقتصادی آمریکا سیاست پولی انبساطی را ادامه داد. این سیاست گرچه یک رکود عمیق را با استفاده از بازار مسکن دفع کرد اما این بازار خود به زودی دچار حباب قیمتی شد.^(۱) ترکیدن این حباب قیمتی و در ادامه تسری آن به سایر بخش‌های مالی به سرعت منجر به بحرانی در سطح اقتصاد داخلی آمریکا شد که اثرات آن تقریباً تمامی حوزه‌های اقتصاد بین‌المللی را تحت الشعاع خویش قرار داد.

در این راستا، نوشتار حاضر با تمرکز موضوعی بر فرایندهای اقتصادی در درون جامعه آمریکا به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که بحران مالی سال ۲۰۰۷ و راهکارهای برون‌رفت از آن در درون نظام اقتصادی ایالات متحده آمریکا، چه تأثیری بر وضعیت دولت رفاه در این کشور داشته است؟ در پاسخ به این پرسش، نوشتار حاضر این فرضیه را مورد آزمون قرار می‌دهد که «به نظر می‌رسد اختصاص درآمدهای ناشی از مالیات به خرید سهام شرکت‌های ورشکسته و تأمین سرمایه برای سیستم بانکی از یک سو و افزایش حضور آمریکا در مناطق بحران برای حفظ بازارهای فروش تسلیحات به منظور کسب درآمدهای سریع برای تأمین اعتبار داخلی و اثر سوء آن در افزایش هزینه‌ها از سوی دیگر، منجر به کاهش سرمایه‌گذاری دولت در امور عام‌المنفعه و در نتیجه تضعیف کارویژه دولت رفاهی در آمریکا شده است».

با هدف آزمون فرضیه، این مقاله در بخش نخست با در نظر گرفتن دو تئوری لیبرالیسم انضمامی یا پوشش‌یافته و نیز لیبرالیسم اقتصادی تلاش خواهد کرد تا چهارچوب مفهومی پژوهش را با توجه به سازوکارهای مدنظر دولت‌های رفاه (در

قالب لیبرالیسم انضمامی) و ضرورت حفظ سازوکارهای اقتصاد بازار آزاد (با محور لیبرالیسم اقتصادی) تدوین نماید. اتخاذ این رویکرد به این جهت است که به نظر می‌رسد مداخله دولت در سازوکارهای اقتصاد آزاد حداقل در آغاز این بحران نقش مهمی داشته است. بخش دوم به بررسی چگونگی شکل‌گیری بحران مالی سال ۲۰۰۷ و راهکارهای مقابله با آن پرداخته و در نهایت سومین بخش از این نوشتار، تأثیرات این بحران را در تضعیف دولت رفاه در امریکا مورد توجه قرار خواهد داد.

۱. لیبرالیسم و نئولیبرالیسم؛ مفروضات، مفاهیم و چهار چوبی برای مطالعه

بدون تردید بررسی و درک الزامات اقتصادی و سیاسی کشورهای مختلف در عرصه بین‌المللی و نیز متغیرهای اثرگذار بر اقتصاد داخلی آنها نیازمند توجه به مبانی، ریشه‌ها و مکاتب فکری است که بستر توجیهی و کارکردی را برای نوع خاصی از عملکرد فراهم می‌آورد. با وجود آنکه عرصه اقتصاد سیاسی در سیر تطور محتوایی خویش مکاتب فکری متعددی نظیر مرکانتالیسم، مارکسیسم و لیبرالیسم را تجربه کرده، با این حال سازمان اقتصادی بین‌المللی معاصر پس از گذشت چندین سده طی یک فرایند آزمون و خطا از یک سو و نیز تشدید جهانی‌شدن تجارت و منابع مالی از سوی دیگر روند غالب امروزی را در شکل اقتصاد لیبرالی یا در شکل جدیدتر نئولیبرالی پذیرفته است. در همین راستا، اهمیت یافتن نقش تجارت و تولید در کنار اولویت سازوکارهای بازار در برهه‌هایی باعث شد تا رویکرد دولت حداقلی و صرفاً دیده‌بان، جوامع نئولیبرالی را با بحران‌های متعددی در عرصه اقتصاد مواجه سازد که اثرات سنگین این بحران‌ها معمولاً آقشار ضعیف و کم‌درآمد جامعه را درمی‌نوردید. به همین جهت، تکوین پدیده‌ای جدید با عنوان دولت رفاهی تجویزی بود که از سوی برخی از نظریه‌پردازان برای خروج از بن‌بست‌های اقتصادی - اجتماعی ارائه می‌شد. نوشتار حاضر با درک این شرایط، چهارچوب تئوریک خود را بر دو پایه بنیان می‌نهد: (۱) لیبرالیسم پوشش‌یافته^۱ که به دنبال ایجاد و توازن میان نقش بازار و حمایت اجتماعی است؛ (۲) با توجه به اینکه تئوری نئولیبرالیسم اقتصادی در عرصه سیاسی جهان محوریت داشته و بحران‌های موجود

در غرب نیز در بستر مفروضات نئولیبرالیسم (نظیر مقررات‌زدایی از بازار مالی)^۱ شکل گرفت و از طرفی راهبرد امریکا برای برون‌رفت از بحران نیز مبتنی بر جبران خسارت بخش خصوصی و در راستای مفاهیم نئولیبرالی است، لذا قسمت دوم از این بخش نیز به این نظریه اختصاص می‌یابد.

۱-۱. لیبرالیسم پوشش یافته

برتری اندیشه‌های لیبرالی به عنوان خط سیر اصلی و راهنمای اصول اقتصادی غرب با محوریت دولت حداقلی^۲، توجه به سازوکارهای بازار، حاکمیت قانون عرضه و تقاضا برای تنظیم آن و پرهیز از حمایت‌گرایی^۳ روندهای اقتصاد جهانی را در مسیری هدایت کرد که دولت‌ها را از بسترهای اجتماعی غافل کرد. در این راستا، لیبرالیسم پوشش‌یافته اصطلاحی برای درآمیختن آزادی اقتصادی بین‌المللی (لیبرالیسم) با پوشش حمایت اجتماعی داخلی از افراد و گروه‌هایی است که از آشفتگی‌های اقتصادی رنج می‌برند.

به لحاظ نظری، این نوع از لیبرالیسم نماینده نوعی سازش سیاسی میان هواداران آزادی تجاری (زاینده‌کارایی) و طرفداران حمایت شغلی و درآمدی (تقویت‌کننده برابری) است.^(۳) با این حال، بسیاری بر این نظرند که تشدید روند جهانی شدن که با شاخصه‌های آزادی تجاری و مالی شناخته می‌شود لیبرالیسم پوشش‌یافته را در معرض تهدید قرار می‌دهد.^(۴)

کارل پولانی را مبتکر این نوع از اقتصاد دانسته‌اند. «از نظر وی بازار آزاد و خودسامان آرمانی خیال‌پردازانه است. نظام بازار جامعه را دربرمی‌گیرد و نه برعکس و همین امر در نهایت منجر به فروپاشی نظام‌های مبتنی بر بازار می‌گردد».^(۵) نظریه‌پردازان این مکتب با نقد نظام پایه طلا بعد از برتن‌وودز (ایجاد یک ارز بین‌المللی با پشتوانه طلا که می‌توانست امکان تجارت آزاد را فراهم کند) معتقدند گرچه این سازوکار رشد جریان‌های تجارتي و سرمایه‌ای را تسهیل کرد و به حکومت‌ها اجازه داد تا با نرخ پایین بهره وام بگیرند اما این رژیم نمی‌توانست از

1. Deregulation of Financial Markets
2. Limited State
3. Protectionism

حیث سیاسی کارآمد باشد زیرا تا زمانی که حکومت‌ها قادر بودند هزینه‌های تبدیل اقتصادی داخلی را به زور به بخش‌های بزرگی از جامعه داخلی بقبولانند می‌توانستند همچنان به نظام پایه طلا پایبند بمانند؛ اما با افزایش تقاضا و نیز تأثیرگذاری حق رأی، حکومت‌ها در راستای پاسخ‌گویی به نظام داخلی نمی‌توانستند به مانند گذشته به نرخ‌های مبادله توجه کنند و از اینجا بود که نقش حمایتی - اجتماعی دولت‌ها به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی پذیرفته و برجسته‌تر شد.

با طرح این مفهوم از سوی پولانی، جان گراد روگی به مفهوم‌سازی لیبرالیسم پوششی پرداخت. از نظر وی سرشت لیبرالیسم پوششی را نه صرفاً قدرت دولت بلکه «درهم آمیختن قدرت با هدف مشروع اجتماعی» تعیین می‌کند. از این جهت، کارویژه دولت‌ها به مانند گذشته نه در نظارت و کارکرد حداقلی بلکه در بسط حمایت اجتماعی با اهدافی مشروع قالب‌بندی می‌شود.^(۵)

لیبرالیسم پوشش‌یافته در واقع با درانداختن طرحی میانه (بین نظریات لیبرالی و نظریات دولت رفاهی) در دو سطح اثرات خود را نهاد؛ در سطح بین‌المللی، نهادها کاهش برخی موانع تجاری را تسهیل کردند و در نتیجه جریان‌های تجاری رشد سریعی کردند و در سطح داخلی کوشش‌هایی برای برقراری پوشش‌های حمایتی صورت گرفت که این امر در شکل تلاش‌های گوناگون تحت رهبری دولت برای به حداقل رساندن بیکاری نمود یافت. با وجود اثرات مثبتی که به نظر این نوع از لیبرالیسم از خود بروز می‌داد شکل‌گیری چالش‌هایی به‌ویژه از اواخر دهه ۱۹۷۰ باعث شد اقتصادهای مبتنی‌یافته بر این محور با تردیدهایی جدی در کارایی خود مواجه شوند. در این راستا، افزایش پدیده رکود تورمی از اواخر دهه ۱۹۷۰ موجب اهمیت یافتن نقش تورم و ضرورت مقابله با آن شده و در نتیجه اهمیت مبارزه با بیکاری کاهش یافت. از سوی دیگر، تغییر سیاست‌های داخلی در حکومت‌های ریگان و تاچر، کاهش موازنه بر سر راه جریان‌های سرمایه و گرایش به سمت تشکیل بانک‌های مرکزی مستقل موجب استیلا دوباره لیبرالیسم از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و در نتیجه حاکم شدن اقتصاد آزاد بر اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز شد.^(۶) در مجموع با توجه به توسعه و رشد دولت رفاهی مدرن، امروزه حکومت‌ها با تقاضاهای داخلی گوناگون‌تری از لحاظ تأمین زیرساخت‌ها و دفاع ملی و نیز

فراهم‌سازی آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و تأمین اجتماعی روبه‌رو هستند ولی در عین حال اقتصاد جهانی فرصت‌های متنوعی را در اختیار افراد و شرکت‌ها می‌گذارد به طوری که گرچه ممکن است حکومت‌ها در داخل با نوعی کاهش نقش مواجه شوند اما توانایی بیشتری برای حفظ پشتیبانی از مردم در راستای گشایش اقتصادی دارند.

۲-۱. نئولیبرالیسم

تیین اصول، مفروض‌ها و گزاره‌های نئولیبرالیسم به‌ویژه در حوزه اقتصاد نیازمند شناخت مبانی فکری لیبرالیسم و محورهایی است که در نتیجه یک مناظره عمومی در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل شکل گرفتند.^(۴) با این حال شکل‌گیری لیبرالیسم متأثر از سنت روشنگری در غرب با محورهایی همچون آزادی مذهب و تفکیک آن از حوزه حکمرانی، آزادی فردی و دولت حداقلی مبنایی برای تکوین جامعه و ساختاری شد که تبلور آن در اشکال جدید نئولیبرالی در غرب مشهود است.

در عرصه روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم واجد دو معنای جداگانه اما مشابه‌اند؛ در معنای نخست مفهوم انترناسیونال دموکراتیک به ذهن متبادر می‌شود که حول گسترش دموکراسی، محوریت نهادهای بین‌المللی و نیز حقوق بین‌الملل معنا می‌یابد. دومین معنای اصطلاح «نئولیبرال» کاملاً متفاوت از معنای نخست بوده و برگرفته از برداشت‌هایی است که در قرن نوزدهم در قاره اروپا درباره لیبرالیسم رواج داشته است. محور این معنا بر این ادعا تأکید دارد که بازار، نهاد محوری جوامع مدرن یا سرمایه‌داری است و هم سیاست داخلی و هم سیاست بین‌المللی هرچه بیشتر حول این موضوع می‌چرخند که برای عملکرد بازار چه باید کرد.^(۵)

سیاست‌گذاری مبتنی بر نئولیبرالیسم در عرصه اقتصاد سیاسی واجد اجزای متعددی است؛ (۱) طراحی و ایجاد نهادها و رویه‌های مبتنی بر بازار؛ (۲) ایجاد نوعی فرهنگ فردمحور و بازارنگر در همه اعضای طبقات اجتماع که اصل محوری آن مقررات‌زدایی از بازار کار و مقابله با «فرهنگ وابسته‌کننده» دولت رفاه است؛ (۳)

حکومت‌ها و نهادهای بین‌المللی از درون، غرق در ایستارها و رویه‌های بازار شوند؛ (۴) باید موانع موجود در راه تجارت بین‌الملل و جریان‌های سرمایه هر روز بیشتر برچیده شود^(۹)؛ بنابراین با توجه به این شاخصه‌های سیاست‌گذاری، نئولیبرالیسم با تأکید بر بحث نهادها و توانایی آنها در ایفای کارویژه مؤثر از یک سو و شکل‌گیری روندهای عملی از دهه ۱۹۷۰ به بعد، دایر بر ضرورت مداخله دولت در شرایط خاص به نوعی نسبت به لیبرالیسم در سیاست‌گذاری انعطاف بیشتری نشان می‌دهد. در کنار مسائل مرتبط با سیاست‌گذاری نئولیبرالی، دومین نوع از نئولیبرالیسم به نوعی از دل برنامه‌های دولت تاچر و ریگان در غرب سر برآورد که خاستگاه آن را بحران دهه ۱۹۷۰ دانسته‌اند. در نتیجه این بحران که دولت‌ها با نوعی بحران مالی مواجه شده و هزینه‌های سیاست‌ها، خدمات اجتماعی و دیوان‌سالاری‌ها در بودجه سریع‌تر از بنیه مالیاتی رشد نمودند، لیبرال‌ها با هدف ایجاد رشد اقتصادی فزون‌تر پیشنهاد کاهش نرخ‌های مالیات و خدمات دولتی را ارائه کردند. از سوی دیگر، فروپاشی نسبی «مشارکت اجتماعی» در نتیجه کاهش دستمزدها، تنزل سرمایه‌گذاری و سازمان‌یافتگی کارگران موجب طرح پیشنهادهایی از سوی نئولیبرال‌ها برای مقررات‌زدایی از بازارهای کار و کنار گذاشتن اولویاتی شد که بعد از جنگ دوم جهانی به اشتغال کامل داده می‌شد؛ در عین حال، با وجود تصور چیرگی نئولیبرالیسم بر عرصه اقتصادی، روند توالی بحران‌های اقتصادی از یک سو و نیز افزایش انتقادات به فرایند جهانی‌شدن به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه از سوی دیگر باعث شد تا نئولیبرالیسم با حفظ اصول و مبانی، جهت‌گیری پوششی را در دستورکار خود قرار دهد. در این راستا، مهم‌ترین ابعاد نئولیبرالیسم اقتصادی در عصر حاضر را می‌توان این‌گونه برشمرد:^(۱۰)

الف) تجارت آزاد: نخستین بُعد نئولیبرالیسم به کاهش موانع موجود در راه تجارت آزاد و جریان‌های سرمایه باز می‌گردد. تجارت آزاد از بسیاری جهات سنگ بنای اصلی لیبرالیسم پوشش‌یافته و بعدها نئولیبرالیسم بود. استدلال اصلی در این بخش بر این نکته قرار می‌گیرد که موانع تجاری جدید منجر به دور باطلی از تلافی‌جویی می‌شود که شرایط همه مشارکت‌کنندگان را در تجارت بدتر می‌کند؛ حال آنکه تجارت آزاد تا وقتی که منجر به اختلال ساختاری کوتاه‌مدت نشود، یکی

از مصالح عمومی است که می‌تواند همگان را منتفع سازد. با وجود مباحث عمده‌ای که بر سر راه تجارت آزاد و پیامدهای آن به‌ویژه در مورد کشورهای با اقتصاد ناموزون وجود دارد، در مجموع، تجارت آزادتر، آزادسازی مالی و بین‌المللی شدن تولید هرچه بیشتر به مثابه اصلی در اقتصاد داخلی و بین‌المللی در سده جدید شناخته شده و از این جهت بنیان نئولیبرالیسم شناخته می‌شوند.

ب) اصلاح مدیریت مالی کشور: دومین بُعد اصلی نئولیبرالیسم، اصلاح مدیریت مالی کشور به‌ویژه با هدف کنترل تورم است. این بُعد با الزام دور شدن از مدیریت کینزی اقتصاد در جهت اتخاذ رویکردی ساختاری‌تر در قبال سیاست پولی و مالی است. در ارتباط با سیاست مالی، هم نرخ مالیات‌های شخصی و هم نرخ مالیات شرکت‌ها با هدف آشکارسازی سرمایه خصوصی برای سرمایه‌گذاری در سطحی گسترده کاهش می‌یابد. توجه به بودجه‌های متوازن (فقدان کسری بودجه)، تمایل به اصلاح کارگزاری‌های دولت به منظور کاهش اتلاف و اسراف‌کاری، کسب استقلال بیشتر برای بانک‌های مرکزی و مدیریت عرضه پول از دیگر محورهای مهم اصلاح مدیریت مالی کشور در رویکرد نئولیبرالی است.

ج) کاهش دخالت دولت: ضرورت حرکت به سمت رشد اقتصادی، ترویج صنایع، اشتغال کامل و میزان معینی از بازتوزیع ثروت و درآمد از طریق نظام مالیاتی دولت رفاه دلایلی بود که در دوران بعد از جنگ جهانی دوم به افزایش نقش دولت منتهی شد. اندیشه نئولیبرالی با طرح مفهوم تنظیم برای دولت معتقد است که حکومت‌ها نباید صنایع را اداره یا ارائه خدمات کنند؛ بلکه برعکس باید چهارچوب کارآمدی از قواعد و مقررات را فراهم سازند که کنش‌گران بازار از آن پیروی کنند.

د) بخش عمومی و خصوصی: نئولیبرالیسم همواره متضمن خصوصی‌سازی بسیاری از خدمات عمومی و اجتماعی و تجربه‌اندوزی فزون‌تر در زمینه مزایای تولیدی و توزیعی حاصل از تلفیق بخش‌های عمومی و خصوصی بوده است. با وجود پذیرش این مهم از سوی نئولیبرال‌ها، مباحث در مورد چگونگی این تفکیک همچنان ادامه دارد؛ چنانکه برخی بر اهمیت فروش و اعطای بخش‌های عمومی بدون واسطه توسط دولت توجه داشته و در مقابل عده‌ای دیگر با تکیه بر ضرورت نگاه اجتماعی و تنظیمی دولت، تحقق این تفکیک را از رهگذر پیمانکاری و سایر

شیوه‌های عقد قرارداد امکان‌پذیر می‌دانند.^(۱۱)

با توجه به اینکه مسئله بحران‌های اقتصادی به‌ویژه در ایالات متحده که اثرات آن در کنار ابعاد جهانی، بسترهای درونی این کشور را نیز متأثر کرده است، نوع تنظیم رابطه دولت و جامعه، بحث طبقات و منافع آنها، تبیین روند شرایط بحرانی اقتصاد و پیامدهای سیاسی - اجتماعی آن و نیز صعود و افول دولت‌های رفاه یا غیر آن محورهایی هستند که با توجه به چهارچوب نظری می‌توانند مبنای بحث قرار گیرند که این امر با تمرکز بر تأثیرات بحران اقتصادی بر نقش‌یابی یا تضعیف نقش دولت رفاه در امریکا در این نوشتار میسر می‌شود.

۲. بحران اقتصادی ۲۰۰۹-۲۰۰۷ امریکا: ریشه‌ها و پیامدها

نگاهی دقیق به بحران اخیر در ایالات متحده نشانگر آن است که این بحران به لحاظ ماهوی، بحرانی مالی بود؛ به عبارت دیگر بحران در نهادها و مؤسسه‌های مالی و سرمایه‌گذاری رخ داد.^(۱۲)

بر اساس تعاریفی که در دانش‌نامه‌های مختلف ارائه شده است، بحران مالی به شرایط خاصی اطلاق می‌شود که طی آن نهادهای مالی، تمام یا بخش عمده‌ای از دارایی‌های خود را از دست می‌دهند. در قرن نوزدهم و بیستم بسیاری از بحران‌های مالی ناشی از عملکرد سیستم بانکی یا جو روانی بوده که عملکرد این سیستم ایجاد کرده است. همزمان با بحران مالی، رکود اقتصادی ایجاد شده و در اغلب موارد این بحران‌ها به ورشکستگی بازار سهام یا «ترکیدن حباب قیمت سهام» منجر می‌شود. در نتیجه یا بحران‌های پولی را به وجود می‌آورند یا شرایطی را ایجاد می‌کنند که به سبب کمبود نقدینگی بنگاه‌های اقتصادی از ادامه فعالیت باز مانده و روند فعالیت‌های آنها دچار اختلال می‌شود.^(۱۳)

۲-۱. علل وقوع بحران مالی امریکا

از زمان آغاز نشانه‌های بحران در سال ۲۰۰۷ تاکنون، نظریات بسیاری در مورد علل بروز آن مطرح شده است. برخی از این دیدگاه‌ها صرفاً به ابعاد اقتصادی مسئله پرداختند. در میان اقتصاددانان دو رویکرد کینزی (مداخله دولت برای تنظیم بازار) و مکتب اتریشی‌هایک (مکتب خودتنظیمی بازار) بار دیگر در مقابل یکدیگر

صف‌آرایی کردند و هریک کاربرد دیگری را در اقتصاد امریکا عامل این بحران دانستند.

برخی دیگر از تحلیلگران عواملی نظیر سوءمدیریت کلان مالی در امریکا و هزینه‌های امنیتی پیش‌بینی‌نشده در مبارزه با تروریسم و جنگ‌های امریکا در خاورمیانه را در میان علل این رخداد مطرح کردند. هم‌زمانی اوج‌گیری بحران مالی امریکا با مبارزات انتخاباتی ریاست‌جمهوری این کشور در سال ۲۰۰۸، بیش از پیش این مسئله را در کانون رقابت‌های دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه قرار داد و اهمیت آن را تا آنجا افزایش داد که برخی از تحلیلگران از جمله دیوید می‌هیو، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه «ییل» اظهار داشت بروز این بحران و ناتوانی مک‌کین و تیم نومحافظه‌کاران در ارائه تحلیل‌های منطقی برای توضیح و توجیه آن، نقش قطعی در باخت کاندیدای جمهوری‌خواهان در انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر امریکا ایفا کرد.

بنابراین عوامل زیر در زمره مهم‌ترین علل بروز بحران مالی امریکا از منظر نظریات مختلف مطرح شدند:

۱. اقتصاد بازار آزاد؛
۲. مداخله دولت در اقتصاد؛
۳. جنگ‌های عراق و افغانستان و هزینه‌های امنیتی مبارزه با تروریسم در جهان پس از ۱۱ سپتامبر؛
۴. بحران پیش از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر در راه بود، دوران کلیتون صرفاً بحران را به تأخیر انداخت؛
۵. جنگ به مثابه دستاویزی برای فرافکنی بحران اقتصادی.^(۱۴)

۱-۲. سیاست‌های اقتصادی بوش و علل شکل‌گیری بحران

زمانی که کابینه بوش دولت را از کلیتون تحویل گرفت، ۲۰۰ میلیارد دلار مازاد در بودجه امریکا دیده می‌شد؛ اما در دوران بوش دوباره کاهش مالیات‌ها که عمدتاً به قشر یک‌درصدی جامعه امریکا کمک می‌کرد، به همراه دو جنگ بزرگ و پُر هزینه، کسری بودجه‌ای معادل ۴۵۰ میلیارد دلار را در سال ۲۰۰۸ برای امریکا به ارمغان

آورد و سبب شد تا بدهی دولت به مرز بالای ۹ تریلیون دلار برسد. امریکا که در گذشته‌ای نه‌چندان دور (سال ۱۹۸۸) کشوری طلبکار محسوب می‌شد، امروز با ۹ تریلیون دلار بدهی، مقروض‌ترین کشور جهان است. تنها میزان بهره‌ای که امریکا بر روی این میزان بدهی می‌پردازد بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار در سال است.^(۱۵)

دولت بوش در حوزه داخلی و اقتصادی به دیدگاه سیاست‌های طرف عرضه روی آورد و این سیاست‌ها را بعد از دوره رونالد ریگان و پس از شانزده سال در برنامه‌های اقتصادی خود قرار داد. در اتخاذ سیاست‌های طرف عرضه، ضمن کاهش مالیات‌ها تلاش می‌شود سرمایه‌گذاری و تولید به منظور افزایش رشد اقتصادی تشویق شود. با این حال، آمار و ارقام نشان می‌دهد عدم تنظیم مناسب این سیاست‌ها منجر به ناکامی آن شده و کاهش مکرر مالیات‌ها، دولت امریکا را با کسری بودجه شدید مواجه کرده و رشد اقتصادی مورد نظر را نیز تأمین نکرده است. اتخاذ سیاست انبساط پولی و کاهش نرخ بهره بانکی توسط فدرال رزرو به منظور بالا بردن سطح تقاضای وام و کاهش اثرات رکود ناشی از ترکیدن حساب قیمتی سهام شرکت‌های اینترنت محور نیز یکی دیگر از اقدامات دولت بوش بود که زمینه را برای بروز بحران مالی فراهم آورد.^۱ در زمینه سیاست‌های تجاری نیز تأکید دولت بر سیاست‌های آزادسازی تجاری بود. لازم به ذکر است دو سیاست تخفیف مالیاتی و سیاست پولی انبساطی سبب افزایش تقاضای وارداتی و افزایش حجم واردات شد؛ لذا دولت بوش در کنار کسری شدید بودجه، کسری تراز تجاری را نیز تجربه کرد.^(۱۶)

۲-۲. شکل‌گیری بحران مالی ۲۰۰۷

در بررسی ریشه‌ها و نقاط آغازین بحران مالی ۲۰۰۷ امریکا می‌توان به تجربه شکل‌گیری و ترکیدن حساب قیمتی در اقتصاد امریکا و نیز حملات ۱۱ سپتامبر اشاره کرد. در فاصله سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۵ ایالات متحده امریکا و تعدادی از کشورهای غربی شاهد رشد سریع و غیرعادی ارزش سهام شرکت‌هایی بودند که در بخش «اینترنت» و شاخه‌های مرتبط با آن فعالیت می‌کردند که همین مسئله منجر به

۱. این امر در بخش بعدی به صورت تفصیلی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

بروز بحران به اصطلاح حباب «دات کام» یا حباب IT شد. واژه حبابی شدن قیمت‌ها در اقتصاد زمانی به کار می‌رود که این قیمت‌ها روند طبیعی را طی نکرده و تحت تأثیر معادلات سوداگرانه به رشد غیرعادی ادامه دهند و ترکیدن حباب به عنوان پدیده‌ای غیر قابل اجتناب، به سقوط شدید این قیمت‌های «بزرگ‌نمایی شده» منجر می‌شود. انحصارگرایی در صنعت IT بیش از هر صنعت دیگری محسوس است و شرکت‌های بزرگی که شبکه اینترنت را در انحصار خود دارند به سادگی می‌توانند رقبای تجاری خود را در شرایطی که فعالیت آنها را سد راه خود تشخیص دهند، از میدان بیرون کنند. این مطلب به همراه افزایش نرخ بهره توسط فدرال رزرو امریکا در اواخر سال ۱۹۹۹ و اوایل ۲۰۰۰، سبب شد تا در روز دهم مارس ۲۰۰۰ هنگامی که شاخص وزنی - تکنولوژی نزدیک^(۱۷) به نقطه اوج خود رسیده بود، حباب قیمت سهام شرکت‌های اینترنت محور به طور ناگهانی بترکد و در نتیجه کاهش ارزش سهام این شرکت‌ها از مارس ۲۰۰۰ تا اکتبر ۲۰۰۲ بیش از ۵ تریلیون دلار به مؤسسه‌هایی که در رشته فناوری پیشرفته فعالیت می‌کردند خسارت وارد شد.^(۱۸)

ترکیدن حباب قیمت سهام شرکت‌های اینترنت محور منجر به کاهش رشد اقتصاد امریکا در سال بعد (۲۰۰۱) شد و تقارن این پدیده با حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر که خود منجر به بسته شدن موقت بازارهای مالی شد، روند رو به کاهش رشد اقتصادی امریکا را تشدید کرد و اقتصاد امریکا را با بحران مواجه ساخت. فدرال رزرو برای به حداقل رساندن گستره و عمق رکود ایجاد شده اقدام به اتخاذ سیاست‌های پولی انبساطی کرده و در همین راستا به کاهش نرخ بهره روی آورد به طوری که با ۲۷ بار کاهش نرخ بهره در بازه زمانی ژانویه ۲۰۰۱ تا ژوئن ۲۰۰۳، نرخ بهره را از ۶/۵ درصد به ۱ درصد کاهش داد.^(۱۹) به طور کلی، فدرال رزرو از طریق تغییر نرخ بهره که یکی از شاخص‌های اقتصادی کلیدی است، خط مشی‌های زیر را دنبال می‌کرد:

۱. مقابله با رکود یا تورم؛
۲. جلب سرمایه‌های خارجی؛
۳. جلوگیری از تبدیل دارایی‌های دلاری به سایر ارزها؛
۴. تقویت بازار سهام؛

۵. تحرک بخش‌های کلیدی اقتصادی از جمله بخش ساختمان.^(۳۰)

کاهش نرخ بهره، انگیزه دریافت پول از بانک برای خرید مسکن، اتومبیل و کالاهای خدماتی را افزایش داده و این امر منجر به تحرک اقتصادی قابل توجهی شد و از این رو شرکت‌های متعددی را وارد مدار اقتصادی کرد.^(۳۱) این تحرک اقتصادی به‌ویژه در بخش مسکن منجر به رونق سرمایه‌گذاری و افزایش تقاضا و در نتیجه افزایش قیمت آن شد و با توجه به سهم بالای مسکن در دارایی‌های خانوارهای آمریکایی، رشد قیمت مسکن توانست به راحتی اثرات ناشی از کاهش ارزش بازار سهام شرکت‌های اینترنتی را جبران کند.

در اقتصاد ایالات متحده همزمان با کاهش نرخ‌های بهره توسط فدرال‌رزرو، در وال استریت ابزارهای مالی فراوانی وجود داشت که بسیاری از این ابزارها توسط شرکت‌هایی که فعالیت‌هایشان چندان قاعده‌مند نبوده، به کار گرفته می‌شد. همچنین برخی از ابزارهای مالی چندان پیچیده بودند که به راحتی قاعده‌مند نمی‌شدند. لذا سیاست‌ها به سمت حمایت از مقررات‌زدایی از بازارهای مالی گرایش یافت و گاهی هم با سهل‌انگاری در نظارت‌های اضافی همراه شد.^(۳۲)

مقررات‌زدایی از بازارهای مالی در حالی صورت گرفت که بازارهای مالی فاقد شرایط بازار رقابتی کامل بودند زیرا:

۱. ورود و خروج، آزاد نیست. ورود نیازمند مجوز است و به سرمایه ثابت اولیه بالا نیاز دارد و به دلیل تعهدات بلندمدت، خروج به‌سادگی امکان‌پذیر نیست؛
۲. در ساختار بازارهای مالی رقابت انحصاری است و تعداد محدودی مؤسسه مالی با محصولات متمایز در بازار وجود دارند (درحالی‌که در شرط بازار رقابتی کامل، وجود تعداد زیاد عرضه‌کنندگان است)؛
۳. اطلاعات نامتقارن میان وام‌گیرنده و وام‌دهنده وجود دارد درحالی‌که در شرایط رقابتی، فرض دسترسی با اطلاعات کامل مطرح است؛
۴. محصولات نهادهای مالی با یکدیگر همگن نیستند، بلکه با یکدیگر تمایزهایی دارند.^(۳۳)

همزمان با کاهش نرخ بهره توسط فدرال‌رزرو، بانک‌های آمریکایی تغییری اساسی در روش تأمین منابع مالی وام‌های رهنی خود صورت دادند. در مدل سنتی،

بانک‌ها وام‌های رهنی خود را از طریق سپرده‌هایی که از مشتریان بانک دریافت می‌کردند، تأمین می‌کردند. در این مدل پیش از پرداخت وام به قرض‌گیرنده، وی باید از حیث قدرت پرداخت بهره بازار مورد بررسی قرار گیرد. برای این منظور عواملی برای شناسایی احتمال عدم توان بازپرداخت اقساط وام در نظر گرفته می‌شود از جمله: سطح درآمد، اندازه پیش‌پرداخت برای وام، سابقه اعتباری فرد یا شرکت و وضعیت استخدامی.^(۲۴)

در این مدل، بانک برای دریافت تضمین از متقاضی وام، سند ملک مورد معامله را در وثیقه خود نگاه‌داری می‌کند و در صورتی که وام‌گیرنده در بازپرداخت اقساط خود قصور ورزد، بانک ملک را تصرف کرده و با فروش آن در بازار، وجه وام رهنی را دوباره به دست می‌آورد. در مدل جدید، بانک‌ها برای تأمین منابع مالی وام‌های خود، به فروش اوراق رهنی مسکن در بازار اوراق قرضه وی آوردند. این مدل به بانک‌ها امکان اعطای وجوه بیشتری را می‌داد. در واقع در این حالت، بانک‌ها اقساط وام را از گیرندگان وام‌های رهنی مسکن دریافت و پرداخت‌ها را به دارندگان اوراق قرضه سوق می‌دادند. از این جهت، ریسک خطرات ناشی از اعطای این وام‌ها به بورس‌های اوراق بهادار منتقل می‌شد. شرکت‌های رتبه‌بندی^(۲۵) نیز به دلیل سابقه خوب این بازار و درآمد بالای آن، این اوراق را کم‌ریسک تلقی کرده و به خرید آنها اقدام می‌کردند. با توجه به این مسئله، ورشکستگی وام‌گیرنده خطری متوجه بانک اعطاکننده وام نمی‌کرد و بانک انگیزه زیادی برای نظارت دقیق بر انتشار اوراق قرضه رهنی و اعطای وام رهنی مسکن نداشت؛ به طوری که ارزیابی در مورد توان بازپرداخت اقساط توسط مشتریان را به طور مستقیم انجام نمی‌داد و این وظیفه را به واسطه‌ای تحت عنوان «ارزیاب مسکن»^۱ محول کرد. استدلالی که در مورد رشد سریع وام‌های رهنی مسکن وجود داشت این بود که با توجه به افزایش سریع قیمت ساختمان حتی اگر وام‌گیرنده به هر دلیل قادر به پرداخت اصل وام نمی‌بود، وام‌دهنده می‌توانست طلب خود را از طریق تصرف و فروش ملک مورد معامله وصول کند.^(۲۶)

همه این موارد (کاهش نرخ بهره توسط فدرال رزرو، از میان رفتن محدودیت

بانکها در اعطای وام با از میان رفتن محدودیت در تأمین منابع مالی آن، کاهش نظارت بر توان بازپرداخت وام‌گیرندگان) باعث شد وام‌های رهنی درجه دو مسکن^(۳۳) (وام‌های اعطایی با اتخاذ مدل جدید اعطای وام توسط بانکها) بیشتر مورد تقاضای افراد کم‌درآمد به‌ویژه مهاجرین تازه‌وارد قرار بگیرد.

به موجب آمارهای مستند در سال ۲۰۰۱، نهادهای مالی آمریکا ۲۲۱۵ میلیارد دلار وام رهنی (عمدتاً به بخش مسکن) اعطا کردند که ۱۹۰ میلیارد دلار از این رقم (۸/۶۹ درصد) وام درجه دو بوده است. در سال ۲۰۰۵، از میزان ۳۱۲۰ میلیارد وام رهنی پرداخت‌شده رقم ۶۲۵ میلیارد دلار آن (حدود ۲۰ درصد) وام درجه دو محاسبه شده و در سال ۲۰۰۶ نیز بالغ بر ۶۰۰ میلیارد دلار از ۲۹۸۰ میلیارد دلار وام‌های رهنی از این نوع بوده است. برخی از منابع، میزان کل وام‌های پرداخت‌شده به بخش مسکن آمریکا را تا مارس ۲۰۰۷ حدود ۷۵۰۰ میلیارد دلار برآورد کرده‌اند که ۱۳۰۰ میلیارد دلار از این رقم (۱۷/۳) وام درجه دو بوده است.^(۳۸)

نکته قابل توجه دیگر در ارتباط با وام‌های رهنی درجه دو مسکن، ارتباط نرخ بهره آن با اعتبار افراد بود. نرخ بهره تخصیص داده‌شده به این وام «نرخ قابل تعدیل رهنی» (ARM)^۱ نام داشت. اقساط این وام‌ها تا دو سال ثابت است اما پس از آن بهره آنها بسته به افزایش نرخ بهره فدرال رزرو افزایش می‌یابد.^(۳۹)

همزمان با رشد تقاضای مسکن و افزایش قیمت واحدهای مسکونی، ساخت واحدهای مسکونی جدید توسط سازندگان شدت گرفت به‌طوری‌که پروژه ساخت ۵/۵ میلیون واحد مسکونی طی سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۴ آغاز شد. همین امر منجر به افزایش عرضه در بازار و پیشی گرفتن تدریجی عرضه بر تقاضا و بروز رکود در بازار مسکن آمریکا شد.^(۴۰) به محض اینکه قیمت مسکن رو به کاهش گذارد خودداری از بازپرداخت وام‌ها نیز بالا رفت. تقارن این مسئله با افزایش نرخ بهره قابل تعدیل رهنی وام‌های درجه ۲، پس از سرآمدن مدت دوساله باعث شد تا بسیاری از عهده‌بازپرداخت اقساط وام‌های دریافتی خویش برنیامده و در نتیجه آپارتمان‌ها و املاک زیادی توسط نهادهای مالی مصادره و به حراج گذاشته شد.^(۴۱) در خلال سال ۲۰۰۷ بالغ بر ۱/۳ میلیون واحد آپارتمانی در آمریکا به سبب

عدم پرداخت اقساط بدهی در معرض حراج گذاشته شد. کاهش شدید بهای مسکن و مستغلات در امریکا مانع از آن بود که نهادهای اعتباری و بانکها بتوانند مطالبات خود را وصول کنند.^(۳۲) حراج آپارتمانهای مصادره شده توسط نهادهای مالی بار دیگر بر فزونی عرضه بر تقاضا افزوده و بیش از پیش منجر به کاهش قیمت مسکن در امریکا شد.

علاوه بر مورد فوق، حراج وثیقه‌ها توسط نهادهای مالی به واسطه تحمیل هزینه‌های حقوقی، آسیب‌های وارده به ساختمان به دلیل عدم مراقبت مناسب طی دوره بلاتکلیفی و غیره باعث شد حتی در صورت توفیق در فروش ملک مصادره شده، تنها بخشی از ارزش اصلی وام که شاید حدود نیمی از آن می‌شد به دست وام‌دهنده بازگردد. از طرفی امکان مصالحه با مالک و کاهش پرداخت‌های ماهانه برای جلوگیری از هزینه‌های حراج نیز وجود نداشت زیرا همان‌طور که پیشتر گفته شد بانکها در ازای اعطای وام درجه دو به فروش اوراق قرضه در بازار اوراق بهادار اقدام کرده بودند که همین امر منجر به تقسیم مالکیت وام‌ها بین سرمایه‌گذاران مختلف شده بود که هر یک از آنان اولویت خاصی برای بازپرداخت پول خود ادعا می‌کردند.^(۳۳) به این ترتیب فروش نرفتن تعداد زیادی واحد آپارتمانی در ایالات متحده طی سال ۲۰۰۷ بخش مسکن این کشور را که با ۵ هزار رشته فعالیت دیگر در ارتباط است، با بزرگ‌ترین بحران روبه‌رو کرده و به بحران اقتصادی جهانی تبدیل کرد.^(۳۴)

۲-۳. پیامدهای بحران مالی در جامعه ایالات متحده امریکا

مهم‌ترین پیامدهای بحران مالی در درون جامعه امریکا را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. با انتشار تراز منفی حساب بانکهایی که اوراق رهنی مسکن خریداری کرده بودند، زمینه برای هجوم سپرده‌گذاران جهت دریافت سپرده‌های مالی آنان به وجود آمد. برخی از سپرده‌گذاران این بانکها، مؤسسه‌های مالی و بانکهای دیگر بودند که اگر مطالبات آنان با مشکل مواجه می‌شد با ورشکستگی روبه‌رو می‌شدند. این امر زمینه انتقال و سرایت بحران مالی از یک بانک به سایر بانکها و مؤسسه‌ها را به وجود می‌آورد؛

۲. افزایش نرخ بهره شناور (نرخ بهره قابل تبدیل رهنی) در اواخر سال ۲۰۰۵ منجر به افزایش تورم و کاهش قدرت خرید شهروندان شد؛

۳. یکی دیگر از پیامدهای این بحران اقتصادی، تشدید بیکاری است که نه تنها تحت تأثیر مؤلفه‌های اقتصادی این بحران بلکه با تأثیرپذیری از مؤلفه‌های روانی و سیاسی آن افزایش یافت. طبق آمار و شواهد، از زمان شکل‌گیری بحران در امریکا ماهانه بین ۲۰۰ هزار تا ۳۷۵ هزار نفر از حقوق بیکاری استفاده می‌کنند.^(۳۰)

برخلاف نظرات بسیاری از منتقدان اقتصاد بازار که معتقدند نارسایی‌های بازار آزاد عامل اصلی بحران مسکن و بازارهای مالی بوده باید اذعان داشت سیاست‌های غلط و دخالت‌های نابه‌جای دولت در اقتصاد بازار از طریق اتخاذ سیاست‌های پولی انبساطی توسط فدرال‌رزرو و کاهش شدید نرخ بهره، جایی برای عملکرد بازار آزاد باقی نگذاشت؛ به طوری که دو مؤسسه Freddie Mac و Fannie Mae که بنگاه‌های تحت حمایت دولتی هستند و از مزایای ویژه برخوردارند با وعده صریح حمایت از جانب دولت در صورت ورشکستگی فعالیت می‌کردند و اجازه یافته بودند که به منظور خانه‌دار شدن افراد کم‌درآمد و مشتریان کم‌اعتبار بانک‌ها به آنها وام مسکن بدهند.^(۳۱)

بر اساس تئوری چرخه‌های تجاری اتریشی اگر بانک مرکزی سیاست‌های پولی انبساطی را اجرا نکند، حباب‌هایی مانند حباب سهام تکنولوژی در اواخر دهه ۱۹۹۰ یا حباب بازار مسکن گسترش نخواهد یافت. اجرای سیاست‌های پولی انبساطی توسط فدرال‌رزرو موجب شکل‌گیری حباب در اقتصاد شده و اگر پول جدیدی که بر اساس سیاست پولی انبساطی وارد بازار می‌شود، به سمت مسکن سرازیر شود، حباب در بازار مسکن تشکیل می‌شود. اقتصاددانان اتریشی معتقدند منابع اضافی که در بازار مسکن توزیع می‌شوند منابعی هستند که در جای دیگری در اقتصاد قابل دسترس نیستند و در نتیجه درحالی که منابع بیشتری نسبت به حالت عادی در بخش ساختمان‌سازی توزیع می‌شوند، منابع کمتری در دسترس سایر بخش‌های اقتصادی قرار می‌گیرد که هزینه‌های بیشتری را برای تولید به همراه دارد و به همان اندازه تولید کمتری را موجب می‌شوند. این عدم توزیع سازگار منابع میان صنایع و سایر بخش‌های اقتصادی است که سبب می‌شود در برخی بخش‌ها

ورشکستگی اعلام شده یا ناگزیر از انجام اصلاحات بشوند.^(۳۷)

۱-۳. بحران مالی و ضعف دولت رفاه در ایالات متحده آمریکا

رخداد بحران مالی در فاصله سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۲ شرایطی را در فضای سیاسی - اقتصادی ایالات متحده به وجود آورد که طی آن نخبگان حاکم بر اینجامعه به این نتیجه رسیدند که گذر از بحران‌ها و دفع آثار زیان‌بار آن بر اقتصاد داخلی نیازمند افزایش نقش دولت در حمایت از طبقات اجتماعی و بنگاه‌هایی است که طی فرایند بحرانی با شرایط ناگواری روبه‌رو شده‌اند. در این راستا بود که حضور دولت و دخالت آن در اقتصاد شاخصه جدیدی را به اقتصاد و عرصه سیاسی ایالات متحده حاکم کرد که با نام دولت رفاهی شناخته شد؛ با این حال، توجه خاص سیاست‌مداران ایالات متحده بعد از جنگ دوم جهانی به جلوگیری از فروغلتیدن این سازوکار در سیستم‌های سوسیالیستی باعث شد تا مقوله دولت رفاهی با سازوکارهای لیبرالیسم سازگار شود. از آن زمان بود که شاهد بسط اندیشه لیبرالیسم پوشش‌یافته به عنوان سازوکاری جدید هستیم که کارویژه دولت را نه مانند گذشته در نظارت بلکه در بسط حمایت اجتماعی با اهداف مشروع می‌داند.^(۳۸)

با وجود تکوین دولت رفاهی به عنوان مقوله‌ای برای جلوگیری از افراط مکانیزم بازار آزاد در اثرگذاری بر شرایط نابسامان جامعه در موقعیت بحران و نیز محدود شدن روی کار آمدن این دسته از دولت‌ها به شرایط نامتعادل اقتصادی، به نظر می‌رسد روندهای سیاست‌گذاری در فاصله ۲۰۰۹-۲۰۰۷ در راستای جلوگیری از تأثیرات منفی بحران مالی در جامعه آمریکا نه تنها به کامیابی و تقویت قدرت دولت رفاهی منجر نشده، بلکه در نتیجه این سیاست‌گذاری‌ها در حوزه کلان، موفقیت دولت رفاه با تردیدهای جدی روبه‌رو شد. در این راستا، در بررسی وضعیت دولت رفاه در ایالات متحده پس از بروز بحران مالی ۲۰۰۷ و تضعیف آن باید به دو مسئله توجه داشت:

۱-۳. طرح‌های مطرح‌شده در ایالات متحده آمریکا برای حل بحران

پس از بروز بحران، طرح‌های متفاوتی از جانب سازمان‌ها و محافل علمی برای حل بحران مذکور ارائه شد. برخی از این طرح‌ها می‌بایست توسط کنگره آمریکا و برخی

توسط فدرال رزرو به مرحله اجرا درمی‌آمد. سیاست‌های فدرال رزرو برای مبارزه با بحران به‌طور کلی حول محور تأمین نقدینگی لازم در بازارها قرار داشت اما سیاست‌های کنگره عمدتاً رنگ و بوی حمایت از مؤسسه‌های ورشکسته را به خود گرفته بود. برخی از این سیاست‌ها عبارت بودند از:

۱. تصویب اصلاحیه‌هایی برای قوانین در جهت حمایت از ورشکستگان و حمایت از صنعت بیمه و اصلاح سیاست‌های مالیاتی؛
۲. برقراری چتر حمایتی دولت از افرادی که به دلیل رکود اقتصادی دچار معضل شده‌اند؛

۳. برنامه اضطراری برای کمک به شرکت‌های بحران‌زده؛

۴. برنامه‌هایی برای بازسازی سرمایه بانک‌ها.^(۳۹)

در میان طرح‌های مطرح‌شده، طرح هنری پاولسون^۱ وزیر خزانه‌داری آمریکا، به کمک بن برنانکه^۲ رئیس فدرال رزرو، در اکتبر ۲۰۰۸ موسوم به قانون «تثبیت اقتصادی اضطراری»^۳ یا «بسته نجات سیستم مالی آمریکا»^۴ از اهمیت بیشتری برخوردار است. به موجب این قانون، خزانه‌داری آمریکا مجاز می‌شد تا ۷۰۰ میلیارد دلار برای خرید دارایی‌هایی که تبدیل آنها به نقدینگی دچار اشکال شده است (وام‌های رهنی تبدیل‌شده به سهام) یا تأمین سرمایه برای سیستم بانکی هزینه کند. در بسته نجات مصوب کنگره جهت بازپرداخت بدهی‌های نهادهای مالی آسیب‌دیده، حمایت‌ها افزایش یافته و امتیازات مالیاتی خاصی برای برخی از آنان در نظر گرفته شده است.^(۴۰)

در راستای طرح ۷۰۰ میلیارد دلاری دوران بوش، اواما نیز دو ماه قبل از تصدی پست ریاست جمهوری اقدام به تدوین بسته نجات ۷۸۷ میلیارد دلاری کرد که بعد از تصدی پست ریاست جمهوری توسط وی در ۱۷ فوریه ۲۰۰۹ در کنگره تصویب شد. این طرح نیز در راستای مقابله با آثار بحران مالی ۲۰۰۷ و به منظور تکمیل طرح پیشین ارائه شد. بر اساس طرح جدید، دو مؤسسه آمریکایی دو مؤسسه

1. Henry Paulson

2. Ben Bernanke

3. Emergency Economic Stabilization Act of 2008

4. Bailout of the U. S Financial System.

Fannie Mac و Freddie Mac که در سپتامبر ۲۰۰۸ ورشکسته شده بودند برای بازگشایی و ادامه فعالیت به ۶۶ میلیارد دلار یارانه دولتی نیاز داشتند. بخش قابل توجهی از اعتبارات این بسته نجات، صرف با خرید سهام فروش نرفته نهادهای مالی یا دارایی‌هایی می‌شد که قابلیت نقدینگی خود را از دست داده بودند. در این بسته مقرر شد که فدرال رزرو آمریکا با کمک بخش خصوصی این کشور به ایجاد یک صندوق مشترک سرمایه‌گذاری اقدام کند و تسهیلات اعتباری مناسب را در اختیار شرکت‌های کوچک و مصرف‌کنندگان قرار دهد و قدرت خرید آنها را بالا ببرد. همچنین خرید دارایی‌های فروش نرفته بانک‌های بحران‌زده نیز به عهده این صندوق خواهد بود. میزان بخشودگی مالیاتی در بسته جدید حدود ۳۱۰ میلیارد دلار برآورد شد که نسبت به بسته پیشین بالغ بر ۱۴۲ میلیارد دلار افزایش داشت. همچنین مبلغ ۴۸ میلیارد دلار نیز جهت کمک به صنایع خودروسازی آمریکا (فورد، کرایسلر و جنرال موتورز) در این بسته پیش‌بینی شد که نشانگر ۱۴ میلیارد دلار افزایش نسبت به دوران بوش است.^(۴۱)

در مجموع، بسته‌های نجات آمریکا متضمن صرف حدود ۶/۵ تریلیون دلار اعتبار ظرف ۲ سال برای احیای اقتصاد آمریکا و رهایی از بحران مالی بوده است.^(۴۲) تأمین هزینه‌های سنگین این طرح در کنار معافیت‌های مالیاتی در نظر گرفته شده برای مؤسسه‌های مالی آمریکا، بخش عمده‌ای از درآمدهای دولت را به خود اختصاص می‌دهد به گونه‌ای که دولت را از صرف اعتبارات در زمینه امور عام‌المنفعه و ارائه خدمات عمومی تا اندازه زیادی باز می‌دارد و با توجه به اینکه این بسته‌ها بیشتر در راستای نجات «وال استریت» و شرکت‌های بزرگ و تراست‌های مالی بحران‌زده طراحی شده‌اند و راهکاری اساسی برای پیشگیری از بروز چنین بحران‌هایی در اقتصاد آمریکا در آنها پیش‌بینی نشده، تأثیر آن بر تضعیف دولت رفاه در ایالات متحده بیش از پیش نمایان می‌شود. در همین راستا قراگوزلو به نقل از شومان و پیترو مارتین می‌آورد: «کمک صدها میلیارد دلاری دولت آمریکا به سازمان‌های مالی و صنایع ورشکسته به افسانه نظریه‌ای که به تعبیر ریگان دولت را مشکل اصلی اقتصاد می‌دانست، پایان داده است؛ با این تفاوت که دولت به جای یاری‌رسانی به مردمان زیان‌دیده به جبران خسارات

بانک‌داران برخاسته است. مردمانی که در ۳۰ سال گذشته سخت از سوی الیگارش‌ی حرفه‌ای چپاول شده‌اند اینک باید با مالیات، زیان غارت‌گران را بپردازند».^(۴۳)

این نکته را نیز باید مدّ نظر داشت که تأمین درآمد دولت در ایالات متحده عمدتاً به عهده مالیات‌دهندگان است و با توجه به بخشودگی‌های مالیاتی یادشده برای مؤسسه‌های مالی بزرگ، عمده تأمین هزینه‌های این طرح نجات بر دوش سایر مالیات‌دهندگان تحمیل می‌شود و همین عامل بر تضعیف اقتصادی بیش از پیش این افراد و کاهش قدرت خرید آنها منجر می‌شود؛ به طوری که طبق «شاخص اعتماد مصرف‌کننده»^(۴۴) در فوریه ۲۰۰۹، شاخص اعتماد مصرف‌کننده به پایین‌ترین سطح خود رسید و عدد ۲۵/۸ را نشان داد؛ این در حالی است که این شاخص در شش ماه پیش از آن ۳۲/۴ بود.^(۴۵)

۳-۱-۲. تشدید تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر ضرورت تقویت حضور نظامی پس از بروز

بحران

بر اساس گزارش مؤسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم^۱ در سال ۲۰۰۸، با وجود بروز بحران اقتصادی، میزان هزینه‌های نظامی در سراسر جهان با افزایش ۴ درصدی به ۱۴۶۴ میلیارد دلار رسید که تاکنون بی‌سابقه بوده است. این آمار در سال ۲۰۰۹ با ۶ درصد رشد، به حدود ۱۵۳۱ میلیارد دلار افزایش یافت. هزینه‌های نظامی ایالات متحده نیز در سال ۲۰۰۹ با رشد ۷/۷ درصدی به رقم ۶۶۶ میلیارد دلار رسید. بودجه تصویبی کابینه اوباما نیز برای سال مالی ۲۰۱۰، به دلیل تصمیم بر افزایش حضور سربازان امریکا در افغانستان، ۳۰ میلیارد دلار نسبت به سال گذشته افزایش یافت.^(۴۶) در این راستا، بال هولتوم، مدیر مؤسسه یادشده، دلیل خرید اسلحه در بسیاری از مناطق جهان را نوعی واکنش به دیگر تحولات منطقه‌ای و بروز رقابت تسلیحاتی در مناطق حساس از جمله خاورمیانه و شمال آفریقا، امریکای جنوبی و جنوب آسیا می‌داند.^(۴۷)

همان‌طور که از آمار برمی‌آید بحران مالی جهانی و رکود اقتصادی تأثیر چندانی

بر هزینه‌های نظامی در جهان نداشته و حتی دو سوم کشورها از جمله امریکا هزینه‌های نظامی خود را افزایش داده‌اند. در واقع تجارت اسلحه همواره در رده پرسودترین تجارت‌های بین‌المللی قرار داشته است. درحالی‌که خریداران تسلیحات در دوران‌های مختلف متفاوت بوده‌اند اما فروشندگان عمده آن نسبتاً ثابت باقی مانده‌اند. این فروشندگان ثابت عبارتند از: امریکا، روسیه، آلمان، فرانسه و انگلستان که در این میان ۳۱ درصد از سهم این بازار به ایالات متحده تعلق می‌گیرد.^(۴۸) این حقیقت ناشی از سودآوری اقتصادی چشمگیر گسترش زمینه‌های نظامی‌گری در نقاط مختلف توسط ایالات متحده و ایجاد بازار فروش تسلیحات است. به گفته دکتر سام بیرلو فریمن، رئیس پروژه هزینه‌های تسلیحاتی مؤسسه «سیپری»، «هزینه‌های نظامی یک گزینه اقتصادی استراتژیک بلندمدت برای امریکاست؛ به گونه‌ای که حتی در شرایط بحران نیز از آن دست نمی‌کشد».^(۴۹) دلیل عمده آن است که همواره نظامی‌گری از زمان امپراتوری‌های گذشته از نظر اقتصادی سودمند و قابل توجیه بوده و ایالات متحده نیز همین رویه را بعد از جنگ جهانی دوم دنبال کرده است.^(۵۰)

به‌رغم اینکه حمله به افغانستان و عراق در دوران بوش صورت گرفت اما روی کار آمدن دموکرات‌ها و *اوباما* نیز تغییر استراتژیکی در تخصیص منابع برای فعالیت‌های نظامی به وجود نیاورد و صرفاً شاهد تغییراتی در اولویت‌های نظامی بوده‌ایم.^(۵۱)

افزون بر این رقابت تسلیحاتی ایجادشده در مناطق آشوب، به‌واسطه افزایش نظامی‌گری فرصت مناسبی برای تولیدکنندگان عمده تسلیحات از جمله ایالات متحده به وجود آورد تا از این طریق بتوانند منابع مالی مورد نیاز برای حمایت از بخش‌های آسیب‌دیده در جریان بحران را تأمین کنند.^(۵۲)

هزینه‌های اقتصادی گسترش حضور نظامی و افزایش نظامی‌گری در مناطق آشوب از یک طرف به دولت تحمیل می‌شود و سهم عمده‌ای از بودجه سالانه را به خود اختصاص می‌دهد و از طرف دیگر تخصیص سود حاصل از آن برای حمایت از بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی درگیر در بحران منجر به کاهش تخصیص منابع جهت امور عام‌المنفعه و در نتیجه تضعیف دولت رفاه می‌شود.

نتیجه‌گیری

بحران مالی از ۲۰۰۷ در ایالات متحده امریکا که از بخش مسکن این کشور آغاز شد بسیاری از حوزه‌ها را تحت تأثیر خود قرار داد. علاوه بر تأثیرات متفاوت و عمدتاً منفی این بحران بر سایر کشورهای صنعتی که دارای نظام اقتصادی مشابه ایالات متحده بودند و نیز تأثیرات منفی بر کشورهای در حال توسعه، عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایالات متحده به طور مستقیم در معرض اثرات این بحران قرار گرفت و بسیاری از سازوکارهای پیشین از جمله کارایی دولت رفاه و ایفای کارویژه آن را با تردید مواجه ساخت.

در راستای تبیین چرایی تأثیر این بحران بر تضعیف دولت رفاه و کاسته شدن از کارایی آن، نوشتار حاضر با در نظرگیری اصول و مفروض‌های لیبرالیسم پوشش‌یافته و نیز لیبرالیسم اقتصادی ضمن اشاره به ریشه‌ها و پیامدهای بحران اقتصادی این نکته را نمایاند که تضعیف دولت رفاه در اقتصاد امریکا فرایندی از بحرانی بود که در نتیجه دخالت دولت در اقتصاد بازار از طریق افزایش نرخ بهره آغاز شد. کاهش اخذ مالیات از مؤسسه‌های مالی، تخصیص منابع مالی حمایتی به شرکت‌ها و مؤسسه‌های مالی ورشکسته و همچنین حضور در مناطق مختلف دنیا برای ایجاد بازار فروش تسلیحات در جهت تأمین درآمد داخلی و در نتیجه افزایش هزینه‌ها راهکارهایی بودند که دولت امریکا با کار بست آنها گرچه توانست از اثرات منفی بلندمدت بحران جلوگیری به عمل آورد، اما نتیجه این اقدامات مواجه شدن دولت با کسری مالی و کاهش منابع درآمدی برای تخصیص در بخش‌های رفاهی و کمک به طبقات آسیب‌پذیر بود. تضعیف کارویژه دولت رفاهی برآیند این وضعیت است که باعث می‌شود بر افشاری از جامعه که از حمایت‌های دولت‌های رفاهی بهره‌مند می‌شدند، فشار مضاعفی تحمیل شود.

با تمامی این تفاسیر، بحران مالی جهانی آغاز شده از بازارهای داخلی ایالات متحده امریکا نویدبخش تغییری نوین در حوزه‌های نظری و عملی اقتصاد بین‌المللی است؛ فراگیر شدن دامنه این بحران علاوه بر امریکا به سایر حوزه‌های پولی و مالی از جمله اروپا در حوزه نظری، چشم‌انداز حرکت به سوی نظریاتی را فراهم کرد که وجه کارگزاری دولت‌ها را بیش از تفاسیر لیبرالی می‌بینند. در این حالت، هم عدالت

برآمده از وجوه رفاهی باید مطمح نظر قرار گیرد و هم کارآمدی مدّ نظر رویکردهای بازار آزاد و بینش‌های لیبرالی. در حوزه عمل نیز این بحران به اقتصاد بین‌المللی نشان داد مدیریت و حکمرانی بین‌المللی به‌ویژه در عصر حاضر در گرو توجه به سایر کارگزاری‌ها (همچون رژیم‌های بین‌المللی و اقتصادهای نوظهور) و به رسمیت شناختن نقش آنهاست؛ بنابراین تجدیدنظر در سازوکارهای اقتصاد جهانی ضروری بوده و در این راستا توجه به واقعیت‌های عصر جدید می‌تواند مؤثر باشد. *

پی‌نوشت‌ها

۱. محسن ایزدی، *پیدایش و گسترش بحران مالی در جهان و اثرات آن بر اقتصاد ایران*، (تهران: مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۷)، ص ۷.
۲. مارتین گریفیتس، (گردآورنده) *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، مترجم: علیرضا طیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۸)، ص ۸۵۳.
۳. در ارتباط با جهانی‌شدن، نظریات و اثرات آن در حوزه اقتصاد، بنگرید به: حسین سلیمی، *نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن*، (تهران: سمت، ۱۳۸۴).

Karl Polani, *The Great Transformation*, (Boston: Beacon Press, 1944.

۴. در گریفیتس، پیشین.

5. Ruggie, J. "International Regimes, Transactions and Change: Embedded Liberalism in the Postwar Economic Order", *International Organization*, 36 (2), 1982, pp. 379-415.

6. Brooks, S. M, "Social Protection and Economic Integration", *Comparative Political Studies*, 35 (5), 2002, 491-525, pp. 505-512.

۷. برای آگاهی از اصول و مفروضات لیبرالیسم و نیز مبانی نئولیبرالیسم از حیث نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل بنگرید به: حمیرا مشیرزاده، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، (تهران: سمت، ۱۳۸۶)؛ فرد چرنوف، *نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۸).

۸. چرنی، فیلیپ، «نئولیبرالیسم»، در: مارتین گریفیتس، پیشین.

۹. همان.

۱۰. ابعاد مورد استفاده جهت تبیین شاخصه‌های نئولیبرالیسم با اندکی تصرف از چرنی، پیشین، اقتباس شده است.

۱۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد شاخصه‌های نئولیبرالیسم بنگرید به: همان.

۱۲. محمد خضری، «بررسی آثار بحران مالی در اقتصاد آمریکا بر اقتصاد ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۴۳، ۱۳۸۸، ص ۶۷.

۱۳. حسین علمی، *پژوهشی در ریشه‌های بحران مالی جهانی ۲۰۰۹-۲۰۰۸ و راهکارهای مقابله با*

- آن، (تهران: شرکت چاپ و نشر بازرگانی، ۱۳۸۸)، ص ۲.
۱۴. مریم جوان شهرکی، «جنگ عراق و تأثیرات آن بر بحران مالی آمریکا» در: *امریکا و بحران اقتصادی جهان*، به اهتمام محمود واعظی و شانی هرمزی، (تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی، ۱۳۸۹، صص ۶۴-۶۳).
۱۵. رحمان سعادت، «بحران اقتصادی آمریکا و پیامدهای سیاست‌های اقتصادی دوران بوش»، در: *امریکا و بحران اقتصادی جهان*، پیشین، ۱۳۸۹.
۱۶. همان.
۱۷. Technology-Weighted Nasdaq Index: شاخص نزدک پس از شاخص «داوجونز» مهم‌ترین شاخص سهام دنیا به شمار می‌رود. این شاخص که در سال ۱۹۷۱ توسط اتحادیه ملی کارگران سهام در آمریکا پایه‌گذاری شد، در حال حاضر تقریباً سهام ۳۲۰۰ شرکت فعال در بخش‌های غیرمالی را که هر روز حداقل ۲۰۰۰۰۰۰ سهم از آنها معامله می‌شود، دربرمی‌گیرد. در نتیجه بحران مالی این شاخص که سهام اکثر شرکت‌های فعال در بخش فناوری را دربرمی‌گیرد در روز ششم فوریه ۲۰۰۹ عدد ۱۵۴۶ را نشان داد که این رقم در مقایسه با مارس ۲۰۰۰ با عدد ۵۱۳۲ حدود ۷۰ درصد سقوط کرده است.
۱۸. سعادت، پیشین.
۱۹. ایزدی، پیشین، صص ۶-۷.
۲۰. علمی، پیشین، ص ۴۲.
۲۱. عباس مصلی‌نژاد، «فرایند سیاست‌گذاری اقتصادی در شرایط رکود در آمریکا ۲۰۰۹-۲۰۰۷»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۹، شماره ۴، ۱۳۸۸، ص ۲۹۳.
۲۲. اسدالله فرزین‌وش و سجاد برخورداری، «تجارب جهانی مقابله با بحران مالی و آموزه‌هایی برای اقتصاد ایران»، *فصلنامه تازه‌های اقتصاد*، شماره ۱۲۷، ۱۳۸۹، ص ۱۱۸.
۲۳. سید حسین میرجلیلی، «بحران مالی غرب: دلایل عملیاتی و تحلیل نظام‌های اقتصادی»، *ماهنامه پژوهشگران*، شماره ۱۷، ۱۳۸۷، ص ۳.
۲۴. محمدجواد فرهانیان، *بحران اعتبارات آمریکا در سال ۲۰۰۸*، سازمان بورس اوراق بهادار، مدیریت پژوهش توسعه و مطالعات اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۹.
۲۵. شرکت‌های رتبه‌بندی‌شده به شرکت‌هایی اطلاق می‌شود که عوامل ذاتی رشد یعنی عواملی که باعث افزایش یا کاهش سودآوری شرکت‌ها می‌شود، برای آنها محاسبه شده است.
۲۶. ایزدی، پیشین.
۲۷. Sub Prime Mortgage Loans: وام‌هایی که از محل فروش اوراق رهنی مسکن در بازار اوراق قرضه تأمین اعتبار می‌شود.

۲۸. علمی، پیشین، صص ۳۹-۴۰.

۲۹. فرهانیان، پیشین، ص ۱۰.

۳۰. ایزدی، پیشین، ص ۲۰.

۳۱. همان.

32. Seabrooke, L. and Tsingou, E. (2010) "Responding to the Global Crisis, The Politics and Financial Reform", *The British Journal of Politics and International Relations*, Vol. 12 (2), 2010, pp. 313-323.

۳۳. پل کراگمن، بحران مالی و اقتصادی ۲۰۰۸؛ دلایل و راه‌های برون‌رفت، مترجم: امیرحسین توکلی، (تهران: شرکت سهامی بیمه البرز، ۱۳۸۸)، ص ۱۵۲.

۳۴. برای آگاهی از ابعاد جهانی بحران اقتصادی و یا تأثیرات آن بر ایران بنگرید به: مصلی‌نژاد، پیشین؛ خضری، پیشین.

- Seabrooke and Tsingou, Op. cit.

Smith. M. "Transatlantic Economic Relations in a Changing Global Political Economy: Achieving Togetherness but Missing the Bus?", *The British Journal of Politics and International Relations*, Vol. 11 (1), 2009, pp. 94-107.

۳۵. مصلی‌نژاد، پیشین، صص ۲۹۶-۲۹۴.

۳۶. ایزدی، پیشین، ص ۵.

۳۷. همان، ص ۱۸.

International Monetary Fund (IMF), *World Economic Outlook April 2008*, Washington D. C: IMF, 2008, available at: <http://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2008/01/pdf>.

38. Schwartz, H. M., *Subprime Nation?*, (Ithaca, NY: Cornell University, 2009).

۳۹. فرهانیان، پیشین.

۴۰. علمی، پیشین، صص ۸۵-۸۳.

۴۱. همان، صص ۸۷-۸۳.

International Monetary Fund (IMF), Op. cit.

42. Dubey, M., "Global Economic Crisis: Response of the International Community", *India Quarterly*, 65, 4, 2009, pp. 453-67, p. 456.

۴۳. به نقل از: محمد فراگوزلو، «کینزیسم به جای نئولیبرالیسم»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۲۳، شماره ۵ و ۶، بهمن و اسفند ۱۳۸۷، صص: ۱۰۸-۱۲۱ و ص ۱۰۹.

۴۴. Consumer Confidence Index: شاخصی برای آگاهی از میزان خوش‌بینی یا اعتماد

مصرف‌کنندگان به وضع اقتصاد کشور است. تعیین مقدار این شاخص با توجه به معیارهایی چون شرایط کسب‌وکار در حال حاضر و در ۶ ماه آینده، وضع اشتغال در زمان حال و شش ماه آینده و در آمد مورد انتظار خانواده در ۶ ماه آینده و غیره صورت می‌گیرد. قابل دسترس در:

The Conference Board, Consumer Confidence Survey, February 2009, at: <http://www.conference-board.org/data/consumerconfidence.cfm> http://en.wikipedia.org/wiki/Consumer_Confidence_Index

45. Ibid.

46. Recent Trends in Military Expenditure, available at: http://www.sipri.org/research/armaments/milex/resultoutput/trends/recent_trends_default/?searchterm=financialcrisis.

47. بنگرید به: «آخرین ارزیابی‌های اطلاعاتی از فروش سلاح‌های امریکایی در منطقه». (۱۳۸۹/۱۰/۱۰) قابل دسترس در:

<http://strategicreview.org/1389/10/10>

48. محمدتقی حسینی، «بحران بین‌المللی و افزایش هزینه‌های نظامی؛ علل و پیامدها»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴، سال بیست و سوم، (۱۳۸۸)، ص ۸۸۵

49. Recent Trends in Military Expenditure, Op. cit.

50. Hossein-Zadeh, E., *The Political Economy of US Militarism*, (New York: Palgrave Macmillan, 2006).

51. Recent Trends in Military Expenditure, Op. cit.

52. Tsingou, E., "Regulatory Reactions to Global Credit Crisis", in Helleiner, S. and Zimmemann, H. (eds) *Global Finance in Crisis*, (New York: Routledge, 2010), pp. 21-36.